

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقام دوم: سقوط تکلیف به علم اجمالی

عرض کردیم در بحث علم اجمالی در مباحث قطع، در دو مقام بحث می‌شود؛ بحث اول این است که آیا با علم اجمالی تکلیف ثابت می‌شود؟ که بحثش را گذرانیدیم و روشن شد علم اجمالی نسبت به مخالفت قطعی عنوان علیت تامه دارد، و نسبت به موافقت قطعی عنوان مقتضی را دارد؛ همان رأی و نظری که مرحوم شیخ انصاری **اعلی الله مقامه الشریف** اختیار فرمودند. و اما مقام دوم در سقوط تکلیف به علم اجمالی است. آیا با علم اجمالی به سقوط تکلیف، تکلیف ساقط می‌شود؟ یعنی در موردی که انسان اجمالاً بداند یکی از دو عمل مصداق برای امتثال است، آیا امتثال اجمالی موجب سقوط تکلیف می‌شود یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا عمل به احتیاط - که عمل به مقتضای علم اجمالی است - موجب سقوط تکلیف هست یا خیر؟ این بحث را، هم در علم اصول و در اینجا مطرح می‌کنند، و هم در بحث اجتهاد و تقلید، در این بحث که اگر تمکن از اجتهاد یا تقلید دارد، اما نرود سراغ اجتهاد یا تقلید، و بخواهد عمل به احتیاط کند، آیا امتثال اجمالی کفایت می‌کند یا خیر؟.

وجود دو فرض مهم در مسأله

در اینجا ابتدائاً دو فرض مهم وجود دارد؛ **يك فرض** این است که آیا امتثال اجمالی کافی است در فرضی که امتثال تفصیلی ممکن نیست؟ همه پذیرفته‌اند که در اینجا، کفایت بلا اشکال است؛ جایی که مکلف قدرت بر امتثال تفصیلی ندارد، هیچ راهی ندارد که بفهمد کدام عمل مصداق برای امتثال است، و غیر از امتثال اجمالی راهی برای آن وجود ندارد، عقل او را ملزم به همین کار می‌کند. می‌گوییم در این صورت، امتثال اجمالی کافی است؛ و فرقی نمی‌کند که واجب، واجب تعبدی باشد یا توصیلی؛ بین قبل الفحص و بعد الفحص هم فرقی نیست؛ بین این که تکلیف با **يك** علم اجمالی منجز شده باشد یا اینکه منجز نشده باشد، مثلاً شبهه بدویه باشد، فرقی بین اینها نیست؛ بین شبهات حکمی و موضوعیه هم فرقی نیست. در جایی که مکلف قدرت بر امتثال تفصیلی ندارد، عقلاً امتثال اجمالی کافی است و حتماً باید امتثال اجمالی انجام دهد و فرقی بین مواردی که ذکر شد، نیست.

اما محل بحث در فرض دوم است؛ جایی که مکلف قدرت بر امتثال تفصیلی دارد؛ می‌تواند خودش برود اجتهاد کند و تفصیلاً مکلفه را بدست آورد؛ یا تقلید کند؛ یا فرض کنید در زمان حضور امام (ع) است، می‌تواند برود خدمت امام سؤال کند و

تفصیلاً مکلف به را بدست آورد، اما این کار را انجام ندهد و بگوید من امتثال اجمالی انجام می‌دهم. مثلاً در زمان ما، کسی مجالی نداشته باشد که بحث کند یا تقلید کند تا بداند آیا نماز جمعه واجب است یا نه؟ بگوید من امتثال اجمالی انجام می‌دهم؛ هم نماز ظهر می‌خوانم و هم نماز جمعه. پس، فرض دوم این است که با تمکن از امتثال تفصیلی آیا امتثال اجمالی کفایت می‌کند یا خیر؟ اینجا بزرگان در دو مقام بحث کرده‌اند؛ یکی در توصیلات و دیگر در تعبدیات.

کلام مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در کفایه تصریح می‌کند که **أما فی التوصیلات فلا اشکال فیها**، لا اشکال که امتثال اجمالی در توصیلات کافی است. مثلاً ادای دین از واجبات توصیله است، می‌داند که يك درهم بدهکار است، اما نمی‌داند که به زید بدهکار است یا به عمرو؟. در اینجا اگر يك درهم به زید و يك درهم دیگر به عمرو بدهد، یقین پیدا می‌کند که تکلیف حاصل و محقق شده است. یعنی در توصیلات غرض حاصل می‌شود؛ غرض مولا «أداء الدين» بوده و شخص نیز با این کارش ادای دین کرده است. در اینجا باب وضعیات مثل طهارت و نجاست هم ملحق به توصیلات است؛ مثلاً من يك لباس نجس دارم، دو آب هم وجود دارد، نمی‌دانم کدام آب مضاف است و کدام آب مطلق است؛ در اینجا اگر با هر دوی اینها تطهیر کنم، بلا اشکال طهارت حاصل می‌شود. و هكذا علاوه بر طهارت و نجاست، عقود و ایقاعات هم ملحق به توصیلات است؛ یعنی در عقود و ایقاعات هم احتیاط و امتثال اجمالی مسلماً کفایت می‌کند؛ اگر کسی بخواهد عقد نکاحی بخواند، نمی‌داند که با این صیغه و با این الفاظ، نکاح واقع می‌شود یا با الفاظ دیگر، می‌گوید من با هر دو لفظ نکاح را جاری می‌کنم، و یقین پیدا می‌کند بالاخره با یکی از اینها نکاح واقع شده است.

اشکال شیخ انصاری در باب عقود و ایقاعات

تنها کسی که در باب عقود و ایقاعات اشکال کرده، مرحوم شیخ انصاری **اعلی الله مقامه الشریف** است. ایشان می‌فرماید: انجام عمل به نحو اجمالی در باب عقود و ایقاعات، با جزم منافات دارد؛ و یکی از شرایط انشاء جزم است؛ یعنی انشاءکننده نسبت به آنچه که انشاء می‌کند، باید جازم باشد؛ و لذا گفته‌اند تعلیق در انشا مضر است؛ برای اینکه انشای تعلیقی منافات با جزم دارد. مرحوم شیخ می‌فرمایند کسی که بخواهد به صورت مردد بگوید من نمی‌دانم این لفظ سبب تحقق نکاح است یا آن لفظ، اینجا این آدم در هر کدام از این دو جزم ندارد، وقتی جزم نداشت، انشای بدون جزم اعتبار ندارد. الان مثال متعارفش همین است که دیده‌اید در عقد نکاح، بزرگان چند لفظ را به عنوان احتیاط می‌خوانند؛ اشکال این است که جزم وجود ندارد و انشای بدون جزم هم صحیح نیست.

پاسخ اشکال مرحوم شیخ

جواب این اشکال به نظر ما روشن است؛ و آن این که تردید در سبب، با جزم در انشاء منافات ندارد. جزم در انشا یعنی انشاءکننده نسبت به آنچه که می‌خواهد انشا شود - نکاح و زوجیت - باید جازم باشد؛ یعنی اگر از او سؤال کنیم شما در عالم نفس خودت می‌خواهی علقه زوجیت ایجاد کنید؟ اگر بگوید مردد هستم، می‌خواهم آن را معلق کنم بر يك قیدی؛ مثلاً اگر این مقدار پول داده شود، من زوجیت را قبول می‌کنم؛ اینها می‌شود تعلیق در انشاء. اما اگر اینها در کار نباشد، می‌گوید من می‌خواهم علقه زوجیت را ایجاد کنم، منتها نمی‌دانم با کدام سبب ایجاد می‌شود؛ یعنی تردید در ناحیه سبب است و نه در ناحیه مُنشأ، اینجا منافاتی با عدم جزم نیست، و هیچ ضرری به جازم بودن مُنشأ نمی‌خورد. بنابراین، در مانحن فیه، مسأله جزم وجود دارد؛ کما اینکه بالاتر از این، حتی انشا ممکن است در موردی باشد که انسان یقین به عدم امضای شارع هم دارد؛ می‌داند شارع

امضا نکرده اما مع ذلك جزم در انشا ممکن است.

پدری می‌آید با پسرش يك معامله ربوی می‌کند و خبر ندارد قانونی داریم که **لا ربا بين الوالد و الولد**، فکر می‌کند همیشه و همه جا رباحرام است. این پیش خودش علم دارد که شارع این معامله را امضا نکرده اما مع ذلك جزم به این معامله دارد. پس، تردید در سبب، تردید در شرایط، با جزم منافات ندارد؛ باید انسان جزم به متعلق و به منشأ پیدا کند. بنابراین، اشکال مرحوم شیخ، اشکال واردی نیست؛ و نتیجه این می‌شود که در توصیلات، در طهارت و نجاست، در عقود و ایقاعات، امتثال اجمالی بلااشکال کافی است. **إنما الكلام** در تعبدیات است که **إنشاءالله** روز شنبه عرض می‌کنیم.

بحث اخلاقی

اما به عنوان تذکر، روایتی را یادداشت کردم که از مواعظ امام کاظم(ع) به هشام است؛ این روایت مفصل و در چند صفحه است که ما مقداری را می‌گوئیم. امثال این روایت نشان می‌دهد که واقعاً ائمه ما نسبت به اصحاب بزرگشان چه مواعظی را داشتند که در خود این يك نکته ظریفی هست. این روزها که بحث علم اجمالی را داشتیم، من فکر می‌کردم به این که ما بحث می‌کنیم که اگر علم اجمالی داشتیم به این که یا نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر، بالاخره آیا منجزیت دارد یا ندارد؟ علم اجمالی که در مسائل فرعی این مقدار اهمیت دارد، بیاییم يك مقداری دایره آن را به مسائل دیگر بکشانیم؛ آن وقت ببینیم که چه مقدار ما علم اجمالی داریم و برایش ترتیب اثر نمی‌دهیم. و این خودش واقعاً جای بسیار تأسف دارد.

از عباداتمان که شروع کنیم، انسان وقتی حساب می‌کند چهل، پنجاه سال از عمرش گذشته است و علم اجمالی دارد که بسیاری از این عباداتش ناقص است؛ اینجا برای علم اجمالی چه فکری کرده‌اید؟ اینجا که می‌رسیم، نمی‌گوییم علم اجمالی منجز است. یا علم اجمالی داریم به این که بسیاری از اخلاق مذمومه در انسان وجود دارد، بسیاری از صفات ناپسند در انسان وجود دارد؛ به این علم اجمالی هم ترتیب اثر نمی‌دهیم. علم اجمالی داریم که نسبت به حقوق خداوند بر خودمان بسیاری از حقوق الهی را رعایت نمی‌کنیم؛ ما با این علم اجمالی‌های فراوان چه کرده‌ایم؟ چه شده است که انسان به اینگونه امور توجه نمی‌کند؟ اگر دیدیم علم اجمالی منجزیت دارد، آیا در این امور، لااقل نباید برای ما محرکیت و داعویت داشته باشد؟ انسان را يك مقدار متنبه کند.

در روایتی که امام کاظم(ع) به هشام فرمودند، بسیاری از قسمت‌هایش مربوط به عقل است، و تعبیر **«إن لله على الناس حجتين حجة ظاهرة و حجة باطنة»** در همین روایت آمده است؛ آثار عقل و شرایط آدم عاقل، و اصلاً این که به چه کسی می‌شود گفت عاقل، در همین روایت ذکر شده است. قسمتی را که من یادداشت کرده‌ام، این است که حضرت به هشام فرمودند: **يا هشام! من سلط ثلاث على ثلاث فكأنما اعان على هدم عقله**، اگر کسی سه چیز را بر سه چیز مسلط کند، خودش كمك کرده که عقلش را از بین ببرد و منهدم کند، **من اظلم نور تفكره بطول أملة** کسی که نور تفکرش را با آرزوی طولانی تاریک و خاموش کند. از اینجا معلوم می‌شود که تفكر يك حقیقت نوری دارد؛ اینطور نیست که کسی بگوید من به اختیار خودم می‌خواهم هم فکر کنم و هم این مقدار فکر کنم؛ نه، تفكر يك حقیقت نورانی است که تا زمینه‌اش در درون انسان فراهم نباشد، انسان نمی‌تواند تفکر کند. هیچ ظالمی، هیچ حاکم جائری اصلاً يك آن فکر نمی‌کند که دارد ظلم می‌کند تا چه برسد به این که در مقام اصلاح خودش برآید.

در این قسمت می‌فرماید: نور تفکر با آرزوی طولانی خاموش می‌شود؛ یعنی آدمی که خودش را مملو از آرزوها می‌کند، دیگر قدرت تفکرش را از دست می‌دهد. حالا ممکن است که بگوییم وسوسه‌های شیطانی در او زیاد است؛ آدم ظالم می‌نشیند نقشه‌ها می‌کشد برای اینکه قومی را زیاد غارت کند و از بین ببرد؛ اینها وسوسه‌هاست و نه تفکر. فکر چیزی است که حقیقت نوری دارد

و برای انسان راه باز می‌کند؛ واقعش این است اگر به خودمان مراجعه کنیم، مسأله طول الأمد سدّ بزرگی برای تعقل و تفکر است. البته آرزو در هر گروهی هم به حسب همان گروه است؛ در گروه ما طلبه‌ها، آرزو این است که مثلاً از جهت علمی به حدی بال روم که همه در مقابل علم من خضوع کنند. آرزو فقط به این نیست که انسان به يك مظاهر مادی، خانه بزرگ، وسایل رفاهی، ثروت و... بسنده کند؛ نه، آرزو در هر قشری به حسب همان قشر است. اگر انسان خدای ناکرده واقعاً به این فکر باشد که به حدی برسد فتوا صادر کند و همه در مقابل او خضوع کنند، چنین امری مانع از تفکر است.

ببینید، انسان نباید خودش را فریب دهد؛ من يك بار هم عرض کرده‌ام و حالا هم عرض می‌کنم، ما در بیست و چهار ساعت چقدر حدیث نفس می‌کنیم؟ چه مقدار انسان خودش را نسبت به غفلت از خدا، نسبت به حب دنیا، نسبت به حب مقام، نسبت به سایر مظاهر شیطانی سرزنش کرده است؟. از امور همین جزئی شروع کنیم که واقعاً بدانیم در همین جزئیات چقدر درمانده هستیم، تا برسد به مسائل مهم و خطیری که هنوز صحنه آزمایش و امتحانش برای ما حاصل نشده است؛ جایی در يك مجلسی وارد می‌شویم، کسی دیر جلوی پای ما بلند می‌شود، اگر هم عصبانیتش را ابراز نکند، لااقل در درون خودش بر افروخته می‌شود؛ یا در میان خانواده، فرض کند مقداری درجات علمی‌اش بالاست، زحمت کشیده و توقع دارد پسرش یا خانواده‌اش احترام خاصی برای او قائل باشند؛ اینها چیزهایی است که همه ما گرفتار آن هستیم؛ و همین امور است که نمی‌گذارد انسان تفکر کند. ما باید نفس خودمان را به اندازه‌ای تقویت کنیم که هر روز کوشش داشته باشد تا برای خودش يك نوری ایجاد کند و برای انسان چراغ راه باشد. **حدیث نفس کفی بالنفس وعظاً**. خود نفس باید واعظ انسان باشد؛ انسان باید کاری کند که نفس خودش با انسان حرف بزند، انسان را سرزنش و مذمت کند؛ بگوید این کارت خیلی بد بود؛ برای انسان ایجاد شرمندگی دائماً بوجود بیاورد.

آنجایی هم که يك کار خوبی کرد، او را وادار به شکر الهی کند؛ نگوید این کار، کار من بوده، بلکه بگوید این لطف خدا بود که من چنین کاری را انجام دادم. **من اظلم نور تفکره بطول امله و محاطایف حکمته بفضول کلامه** زیبایی‌های حکمت و آن حکمت‌های لطیفی که در درون انسان ممکن است ایجاد شود را با زیاده‌گویی از بین ببرد و محو کند. و **أطفأ نور عبرته بشهوات نفسه** که این سومین امر است؛ بعد دنباله‌اش می‌فرمایند **فكأنما امان علی هدم عقله و من هدم عقله این هم کبری کلی أفسد علیه دینه ودنياه**، کسی که عقلش را هدم کند، دین و دنیایش را از بین برده است. باز در همین کلام امام کاظم(ع) است که انسان متضرعانه از خدا تکمیل عقلش را بخواهد. آیا تاکنون چنین دعائی داشتیم؟ نه، فکر می‌کنیم که يك عقلی داریم و عقل حسابی است، و از کثیری از مردم هم عقلمان بیشتر است. پس، انسان متضرعانه باید از خدا بخواهد که عقلش را هر روز کامل‌تر کند. این خیلی نعمت بزرگی است؛ اگر این درس‌ها، این بحث‌ها، این مراوده‌ها موجب تکمیل عقول ما باشد، **طوبی لنا و لکم**؛ اما اگر موجب تکمیل عقول نباشد، **خسارة علينا و علیکم**.